



صور خیال در شعر میرزاده عشقی

محمدرضا نشایی مقدم

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری

چون دو دستی ست که معشوقه در آغوش کش است
در پناه صف کهسار، طبیعت همه سوی
از زمرد قلمی در کفش و نقشه کش است^۴
شخصیت انسانی که شاعر در دو بیت بالا به کوه و طبیعت
اطراف آن بخشیده است، و کوهسار اطراف شهر را هم چون دو
دست معشوقی می پندارد که دست در آغوش یاز برده که می توان آن
را استعاره از نوعی تشخیص یا Personification دانست که صفات
و خصایص انسانی را به مظاهر طبیعت و موجودات ذی روح پیوند
می زند.

موارد دیگری از استعاره نیز در شعر عشقی دیده می شود:

... زن شو مرده هندوبم که اینسان زنده در قبرم

ببین پیراهن صبرم که بدریده گریانش^۵

... هرچه به من می رسد ز دست زبان است

جان من از دست این زبان به لب آمد^۶

... شراب مرگ خورم بر سلامتی وطن

به جاست گر که به این مستی افتخار کنم^۷

اگرچه رمانتیک ها، بیش تر از تشبیه به استعاره توجه دارند اما
می توان در اشعار عشقی به تشبیهاتی نیز دست یافت:

گرسنه چون شیرم و برهنه چون شمشیر

برهنه یی شیر گیر و گرسنه یی شیر^۸

چو من روشن چراغی را، فروزنده دماغی را

نه حیف است این چنین کردند، از انظار پنهانش^۹

... تو چون سری و هیأت ما چون تن تواند

ای سر کجا روی که تن خود نمی بری؟^{۱۰}

... من چو یک غنچه ی بشکفته گریبان چاکم

گرچه گل باشم، در چشم خسان خاشاکم^{۱۱}

یاران عبث نصیحت بی حاصلم کنید

دیوانه ام من عقل ندارم، ولم کنید^{۱۲}

گذشته از تشبیه و استعاره یی که در شعر عشقی یافت می شود:

لا یحیی آربین پور در جلد دوم کتاب از صبا تا نیما عقیده دارد
که هنر شعری عشقی هنوز به درستی ارزیابی نشده است. اما در
ایران بعضی از مورخین ادبیات او را یکی از پیشوایان شایسته و
مسلم «سبک نو» می دانند و برخی دیگر با اذعان به این امر اظهار
می دارند که او چندان مایه ی علمی ندارد. نه در ادبیات ایران متبحر
است و نه از ادبیات جدید جهان اطلاع عمیق دارد.^۱

وی هر دو نظر را صائب و درست می داند اما با گفته یی از
ملک الشعرا ی بهار ادامه می دهد: با این همه و بدون تردید «عشقی
یکپارچه قریحه و در شاعری تواناست». مطالب تاریخی و اجتماعی
را خیلی زود درک می کند و در تصویر صحنه های تاریخی و ادبیات
وصفی، توانایی کم نظیری دارد. عواطف و تأثرات خود را از اوضاع
زمان و نظر خود را در سیاست و احساس و دریافت خویش را از
عشق و مناظر طبیعت با شور و ذوق و سادگی و احساس و دریافت
خویش را از عشق و مناظر طبیعت با شور و ذوق و سادگی و
صمیمیت و استادی کامل می تواند نمایش دهد.^۲

«افسون سخن» در شعر عشقی، فارغ از کم مایگی او در ادبیات
قدیم ایران و ادبیات جدید جهان، نشان از قریحه ی وافر او و توانایی
وی در شاعری است. عشقی مضامین اجتماعی را چنان با
احساسات رمانتیک بیان می کند که خواننده را موظف به
تصویرسازی از آنچه که می خواند، می سازد:

در تکاپوی غروب است ز گردون خورشید

دهر پر بیم شد و رنگ رخ دشت پرید

دل خونین سپهر از افق غرب دمید

چرخ از رحلت خورشید، سیه می پوشید^۳

«سیه پوشیدن چرخ از رحلت خورشید» کنایه ی بی نظیری ست

از غروب آفتاب و آمدن سیاهی شب که بدون شک حکایت از
تراوشات ذهنی قوی شاعر دارد. عشقی در تصویرسازی زیبایی از
شهر همدان و کوه های اطراف آن، چنین می سراید:

... دور شهسار از دو طرف، رشته ی کهساری آن

دیوان وی پر است از تصویرسازی های گوناگون:

شب به سرم نوبه تاخته، روز تب آمد

هرچه در این روزگار، روز و شب آمد^{۱۳}

... امشب، آماده، یار و بزم و شراب است

گو که همین امشبم ز عمر حساب است

هر شبم از هجر، آب دیده روان بود

امشبم از شوق وصل، دیده پر آب است^{۱۴}

رمانتیسیم اجتماعی عشقی، به او این اجازه را می دهد که تفکر

خاص خود را در اشعار خویش تجلی ببخشد:

... زنان کشور ما زنده اند و در کفن اند

که این اصول سیه بختی، از سیه رختی است^{۱۵}

... مگو که غنچه چرا چاک چاک و دل خون است

که این نمایشی از زخم قلب مجنون است

نمونه‌ی دل آزادگان بود گل سرخ

چو این «کلیشه»ی اوراق سرخ دل خون است^{۱۶}

من که خندم نه بر اوضاع کنون می خندم

من بدین گنبد بی سقف و ستون می خندم

تو به فرمانده اوضاع کنون می خندی

من به فرماندهی کن فیکون می خندم

همه کس بر بشر بوقلمونی خندد

من به حزب فلک بوقلمون می خندم

خلق خندند، به هر ابله رخساری و من

به رخ این فلک ابله گون می خندم^{۱۷}

در چهار بیت فوق، عشقی عبارات کنایی هم چون «گنبد بی نفوذ

و ستون»، «فرماندهی کن فیکون»، «فلک بوقلمون» و «فلک

ابله گون رخ» را به کار می برد که اشاره دارد به دنیا و دورویی و

بی وفایی آن و خالق کائنات. (موضوعی که استاد امین نیز با اشاره

به قطعه‌ی «خلقت ناقص» عشقی در طنزنامه‌ی فلسفی:

فضولی نامه‌ی خود به آن اشاره کرده است) عشقی در شعر

ملت فروش تصویر زیبایی از خیانت سران مملکت می سازد:

یکی را ز تن، جامه در دزدگاه

بکنند از کفش پا تا کلاه

پس آن گاه، آن روز تا شب دوید

که تا بر دهی، نیمه شب در رسید

بشدد در سرای خداوند ده

که چیزی مرا ای خداوند، ده

که تا پوشد اندام خود این غلام

بُد اندر دهانش هنوز این کلام

که آن خواجه خدمتگزاران بخواست

بگفتا کنون کاین غلامی ز ماست

سحرگه به بازارش اندر برید

فروشید و نقدینه اش آورید

چون آن بینوا، این سخن برشفت

سر از جیب حیرت برون کرد و گفت:

بگفتم غلامی که تن پوشی ام

نگفتم غلامم که بفروشی ام^{۱۸}

خصوصیات روایی شعر عشقی در طرز روایت و بیان داستان

شیوه‌ی تازه است که این حالت را در دیگر اشعار نوگرایانه‌ی عشقی

و در اغلب شعرهای رمانتیک و حتی در چارپاره‌های رمانتیک

دوره‌های بعد نیز می توان دید. شاعر در بیان ماجرای شعر و روایت

آن، با نگاهی فردی و دقیق به جزئیات توجه می کند. جزئی نگری

عشقی در شعر عید نوروز به وضوح دیده می شود:

... با لباسی سیه و وضعیتی افسرده

اشک ریزان چو یکی دختر مادر مرده^{۱۹}

... ز این همه شکوه چه گویم که دل من خون شد

ز افق خونین، خون دل من افزون شد

نقش دلبر به دل، از خون دلم گلگون شد

حاصل این همه خون دلم این مضمون شد^{۲۰}

«بازتاب حالات روحی شاعر بر طبیعت و ایجاد همسانی و پیوند

میان درون هنرمند و طبیعت بیرونی، پدیده‌ی نوظهور و رمانتیک است

که در ادبیات کلاسیک فارسی به این صورت وجود نداشته است»^{۲۱}

عشقی در منظومه‌ی برگ باد برده با دیدن برگی که با وزش

باد از درخت جدا می شود و باد آن را به هر سو می کشاند، به یاد

خاطرات عاشقانه‌ی خود می افتد:

مرا از دیدن آن حال یاد آید زمانی

که زیبا ماه دختی

برانگیزاند در من عادت عشق و جوانی

بدین گونه به سختی

که می گفتم ز هر چیز جهانی

برای خاطر او زندگانی

ز یزدان خواستارم

چنینش دوست دارم^{۲۲}